

# گفت‌وگو با دیوید فینچر

می‌گویند دیوید فینچر از مصاحبه بیزار است، اما نمایش زودیاک در جشنواره کن و نمایش عمومی‌اش در آمریکا و اروپا او را در برابر پرسش‌گرها و خبرنگارها قرار داده. آمیزه‌ای از مصاحبه‌های او با نشریه گاردین، تایمز و دلی میل بازتابنده دیدگاه‌های او در مورد اثر جدیدش است.

می‌گویند همه را با تکرار صحنه‌ها خسته کردید.

گم‌شدن در جزئیات چندان سخت نیست، اما مهم این است بدانیم کجا هستیم و به کدام سو نگاه می‌کنیم. گاهی به دو نفر نگاه می‌کنید ولی افق‌های دیگری را می‌بینید. یعنی ظاهر قضیه مهم نیست.

زودیاک را خاطره‌های سال‌های کودکی تان در سانفرانسیسکو خوانده‌اید.

هفت ساله بودم. به‌خاطر دارم با اتوبوس مدرسه به‌سوی خانه می‌آمدیم، اتومبیل پلیس هم دنبال مان می‌آمد. این وضعیت چند هفته‌ای برقرار بود. پدرم خسته و کوفته به خانه می‌آمد. آرام روی صندلی‌اش می‌نشست و زیر لب می‌گفت: «آره، به قاتل سریالی همین اطراف پرسه می‌زنه که چهارپنج نفر را کشته. اسمش را گذاشته زودیاک. تفنگ بزرگی داره و لاستیک‌های اتوبوس‌های مدرسه را هدف قرار می‌ده و بعد به بچه‌ها حمله می‌کنه.» بله ما این‌طوری از مدرسه به خانه برمی‌گشتیم.

بنابراین باید نشانه‌هایی از زندگی خصوصی تان را هم در فیلم ببینیم. این‌طور نیست؟

از من می‌پرسیدند کی امار کورد فیلم معروف فدریکو فلینی که سال ۱۹۷۳ ساخته شد و آن را زندگی‌نامه او هم می‌خوانند خود را می‌سازی؟ زودیاک زندگی‌نامه من است. اوضاع خاصی بود و درعین حال بسیار جذاب. همه‌چیز را زآلود بنظر می‌رسید. چند تن از دوستانم در مازین کانتی زندگی می‌کردند. گروه عجیب و غریبی بودند و لباس‌های تیره می‌پوشیدند و مرموز حرف می‌زدند. آن روزها با خودم فکر می‌کردم آن‌ها باید با زودیاک رابط‌های داشته باشند.

والدین و بزرگسالان شما هم درگیر این اخبار شده بودند؟

وقتی به سفر می‌رفتیم احساس می‌کردم همه با ترس و احتیاط به اطراف نگاه می‌کنند. بله زودیاک واقعا همه را به وحشت انداخته بود. حالا که فکر می‌کنم شاید آن آزادی‌های جنسی می‌توانست کسی را به مرز جنون برساند که اسلحه‌ای بردارد و به بقیه حمله کند تا لذت ببرد. نمی‌خواهم بگویم این مسئله امروز وجود ندارد.

ولی اواخر دهه ۱۹۶۰ را عصر آزادی و رهاشدن از بند قیود می‌خوانند.

فکر نمی‌کردید خود را تکرار می‌کنید؟ می‌دانم خیلی‌ها خواهند گفت: «چرا رفت و باز هم فیلمی در مورد یک قاتل ساخت؟» دلایل پرشماری برای نساختن زودیاک داشتیم. اما وقتی فیلم‌نامه را خواندم می‌دانستم کار تکراری انجام نخواهم داد.

با چه شعاری ساختن زودیاک را آغاز کردید؟ به خودم گفتم اگر می‌خواهی باز هم در این زمینه فیلم بسازی باید به‌سراغ واقعیت بروی. نمونه‌های دیگری هم در این زمینه وجود داشته‌اند. به‌خاطر دارم ۱۲ یا ۱۳ ساله بودم که به تماشای فیلم هری کثیف [دان سیگل، ۱۹۷۱] رفتم. اواسط فیلم بود که گفتم: «صبر کن، این همان زودیاک است. فقط اسمش را گذاشته‌اند اسکوریو.» اما خوب نمی‌خواستیم یک هری کثیف دیگر بسازیم. براد فیش از تهیه‌کنندگان فونیکس بیکچرز با من تماس گرفت و گفت فیلم‌نامه خوبی بر منای دو کتاب از رابرت گری اسمیت در اختیار دارد. همان کسی که برای نشریه سن فرانسیسکو کرونیکل کار می‌کرد و مجذوب قضیه زودیاک شده بود.

او زنده است؟ خیر.

با فیلم‌نامه چه کردید؟

اول به رابرت گری اسمیت رفتم و از او دیدار کردم. او به من گفت که این فیلم‌نامه را می‌تواند به شما بدهد. من به او گفتم که می‌خواهم این فیلم‌نامه را بخوانم. او به من گفت که می‌توانم آن را بخوانم. من به او گفتم که می‌خواهم این فیلم‌نامه را بخوانم. او به من گفت که می‌توانم آن را بخوانم.

به فیشرفتم تحقیق وسیعی در این زمینه لازم دارم. به آرشیو پلیس سانفرانسیسکو رجوع کردم. نشریات مختلف را ورق زدم. با مأموران و بازرسان پلیس گفت‌وگو کردم و مدتی را با کسانی که از جنگ زودیاک گریخته بودند سپری کردم. می‌توانم ادعا کنم چیزی را در این زمینه از قلم نینداختم.

چند نفر بودند؟

دو نفر. فقط دو نفر از تیررس او در امان مانده بودند. به فیشرفتم فقط در شرایطی از جزئیات ذکر شده در این دو کتاب استفاده می‌کنیم که گزارش‌های پلیس هم آن‌ها را تأیید کنند. می‌خواستیم به چشمان آدم‌های درگیر این ماجرا نگاه کنیم و احساس کنیم به آن‌چه می‌گویند اعتقاد دارند. ساختن این فیلم برایم دشوار بود. هم می‌خواستیم واکنش تماشاگر را برانگیزیم و درعین حال همه‌چیز را بی‌نتیجه رها کنیم، یعنی همان چیزی که رخ داده بود.

بودجه اثر چه قدر بود؟ ۷۵ میلیون دلار. اما خوب استودیوی برادران وارنر و پارامونت هم درگیر شدند.

فیلم‌برداری چند روزه انجام شد؟ ۱۱۵ روزه. درحالی‌که شاید اگر به فیلم نگاه کنید بگویید شخصیت‌ها که همیشه در حال حرف‌زدن هستند و کاری انجام نمی‌دهند، ولی پروژه بی‌دردسری نبود. فیلم‌برداری را به‌صورت دیجیتالی در سانفرانسیسکو و لس‌آنجلس انجام دادیم.

باز هم به فیلم‌برداری با نور کم روی آورده‌اید. درعین حال فیلم لبالب از رنگ هم هست.

جیک گابیلن‌هال را چگونه برگزیدید؟ برای توفیقش در کوهستان بروکبک؟

آرامشی که در چهره او موج می‌زد مناسب نقش گری اسمیت بود. او درعین حال نگاه عمیقی دارد و من به این ویژگی هم نیاز داشتم.

این دومین فیلم شما طی هشت سال گذشته است. چه پیشنهادهایی را در این مدت رد کردید؟

کوکب سیاه و قسمت سوم مأموریت: غیرممکن و همین‌طور **The Look Out**. همیشه باید دلیلی برای ساختن یک فیلم بیابید. می‌دانم نمی‌توان قسمت دوم باشگاه مشت‌زنی را ساخت. ولی باید خودم را درگیر طرحی می‌کردم که به آن اعتقاد داشتم. درعین حال خوب می‌دانم زمان به‌سرعت در حال سپری شدن است.

۴۴ ساله هستید و هنوز جوان به‌شمار می‌روید! امیدوارم حق با شما باشد!

فیلم‌های قدیمی‌تان را تماشا می‌کنید؟

هرگز. می‌دانید که از فیلم‌هایم متنفرم. یکبار فیلمی در مورد تظاهرات و درگیری‌های لس‌آنجلس ساختم. راش‌ها تازه در اختیار لابراتور قرار گرفته بودند که در دلم می‌گفتم: «خدایا ای کاش همه نگاتیوها و راش‌ها در لابراتور از بین بروند!»

آیا در خانه هم فیلم تماشا می‌کنید؟

خیلی فیلم در خانه ندارم. اما خب، گاهی چیزهایی می‌بینم.

چه فیلمی را بیش از همه تماشا کرده‌اید؟ یا چه

نوع فیلم‌هایی را بیش‌تر می‌بینید؟

محلۀ چینی‌ها

۱۹۷۴] و امثال

مردان رئیس‌جمهور

۱۹۷۶] را هم دوست

صحنۀ فوق‌العاده دارد و

بازیکنانش عالی است.

در میان فیلمسازهای

جوان‌تر آثار چه کسانی را

پسندیده‌اید؟

دنی بویل فیلمساز بزرگی است. برخی

از فیلم‌های اسپایک جونز و استیون

سادربرگ را هم دوست

دارم. ▶

مشکات علوم انسانی - مطالعات فرهنگی  
جلد اول - علوم انسانی